

پیوست

با درس‌گیری از اشتباهات،
راه مان را جانبازانه ادامه دهیم!

«سنتز نوین» باب آواکیان

ثور ۱۳۹۷ (می ۲۰۱۸)



سازمان رهایی افغانستان

rehayi@yahoo.com
a-l-o.maoism.ru

«سنتر نوین» باب آواکیان

چند سالی است که باب آواکیان رییس حزب کمونیست انقلابی امریکا بر اساس نقد مارکس تا به مائوتسه‌دون گویا به مقتضای تغییر اوضاع چیزی را بیرون کشیده به نام «سنتر نوین» تا کمونیست‌های سراسر جهان را از راه اشتباه‌آمیزی که تا حال می‌رفته‌اند، به راه درست هدایت کند! اما «سنتر نوین» را هیچ حزب و فرد کمونیست سرگرم مبارزه بر بنیاد آموزش‌های مارکس تا به مائو جدی نگرفت زیرا درک کردند که با همان حداقل توشه از مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائو یا مائوئیسم، می‌توانند انقلاب کنند، بر دشمن غالب آیند و نیازی به تیوری و روش جدید هر قدر هم پرطمطراق، ندارند؛ آنان شکی ندارند که در حال حاضر امپریالیزم و بنیادگرایی مذهبی‌انی از تحریف و تهمت و لجن‌پاشی علیه مارکسیزم غافل نیستند و بناءً وظیفه کماکان یکی است: دفاع از مارکسیزم و پافشاری بر به کار بستن آن در عمل و شرایط مشخص. طرد «سنتر نوین» از طرف مبارزان از این جهت هم اهمیت دارد که باب آواکیان و حزبی در گذشته خدمات انکارناپذیری را در مبارزه ضدرویزیونیستی و شناساندن اندیشه مائوتسه‌دون انجام داده‌اند. درد همین است که حزبی با چنان کارنامه، به جای معرفی، عامه‌فهم و باز کردن نقاط غامض دنیای ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی، اقتصاد و سوسیالیزم علمی، چرا همچون آذان بی‌موقع در مزبله‌ی شمارش کمبودهای مارکس تا مائو افتاده که غیر از امپریالیست‌ها و نوکران هیچ مارکسیست انقلابی از آن استقبال نمی‌کند.

ادعای «سنتر نوین» در یک کلمه اینست که مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائوتسه‌دون در مفاهیم و روشی که به دست داده‌اند به اشتباهاتی غلطیده‌اند که باید از آنها گسست تا پروتلاریا پیشروی بتواند. به زبان خود وی: «من اشتباهات و نارسایی‌های مضمدر مفهوم و متد را عمیقاً تحلیل کرده‌ام و بر این اساس چهارچوب تیوریکی منسجم، کامل و جهانی یعنی سنتزی را پدید آورده‌ام که اگر چه بر روی تیوری‌های پیشین استوار است، چون شامل عنصر خطیر و اصیل گسست از درک‌ها و تجربه‌های قبلی

می‌باشد، آن را "سنتر نوین" می‌نامیم.»

«سنتر نوین» بر کمبودهای مارکس تا مائو انگشت می‌گذارد ولی تاکید بر اشتباهات استالین است.^۱

«سنتر نوین» بعد از هر اشاره به این و آن کمبود که به اغلب آنها قبلا خود آموزگاران جهانی پرولتاریا یا دیگران برخورد نموده‌اند، اعلام می‌دارد که اکنون باب آواکیان به صحنه آمده تا با شکافتن کمبودها، مارکسیزم را به طرز جهانی‌تری بر تهداب علمی آن بنا نهد!

حزب آواکیان تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی را دو مرحله می‌داند. مرحله اول از «مانیفیست حزب کمونیست» آغاز و با شکست پرولتاریای چین و مرگ مائو در ۱۹۷۶ پایان می‌یابد و مرحله دوم از «سنتر نوین» شروع می‌شود! لیکن مائو می‌آموزد: «کمونیزم سیستم کامل و واحدی از ایدیولوژی پرولتاریایی و در عین حال نظام اجتماعی نوینی است که با هر سیستم ایدیولوژیک و نظام اجتماعی دیگر تفاوت دارد و کامل‌ترین، مترقی‌ترین، انقلابی‌ترین و منطقی‌ترین سیستمی است که تاریخ بشر تاکنون بخود دیده است.» به زبان رفقای امریکایی رمز موفقیت لنین و مائو در انقلاب، کار به شیوه علم انقلابی بود یعنی بررسی دقیق شرایط و نیروها در جامعه، تحلیل، جمع‌بندی و ارتقای آنها در سطح تیوری و مهمتر از همه آزمایش آن تیوری‌ها در پراتیک. به همین اساس مارکسیزم در قیاس با دیگر فلسفه‌ها و تیوری‌ها از یک سو از پراتیک منشا گرفته و حقیقت عینی می‌باشد که در پراتیک، آشکار، آزمایش و ثابت گردیده است و از سوی پایه‌گذاران سوسیالیزم علمی بنا بر محدودیت‌های تاریخی به خود اجازه ندادند مضمون و شکل انقلاب‌ها و حاکمیت‌های کارگری و سوسیالیستی آینده‌ها را پیامبرگونه پیشبینی کنند؛ از این رو امکان آن هست که پاره‌ای از احکام آنان بازتاب‌دهنده‌ی صحیح قوانین عینی نبوده و با اوضاع نخوانند که بدینترتیب حقیقت به شمار نخواهند رفت و پاره‌ای هم توسط نسل‌های بعدی متفکران مارکسیست در جریان مبارزه عملی بسط و تکامل یابند. اما در دنیای حاضر سیستم مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون کماکان به قوت خود باقیست و دارای آنچنان کاستی‌های قابل اعتنای ناشناخته نیست که

^۱ - «سنتر نوین» مانند نوشته‌های بورژوایی ضد کمونیستی لبریز از چاشنی ضد استالین و دوران سوسیالیزم شوروی است که یکی از وجوه استقبال امپریالیست‌ها و مرتجعان رنگارنگ از آن می‌باشد. این طبیعی است. برای امپریالیست‌های با هستری ضد استالین چه بهتر از آن که اکنون نه یک پژوهشگر پنتاگونی و «سیا»، نه یک مرتد و نه یک مهره رژیم ایران و اخوان المسلمین بلکه فردی واجد اعتبار و نفوذ بین گروه‌هایی از انقلابیون نغمه‌ی ضد استالین را سر دهد.

باب آواکیان‌ها برای حل آن‌ها «سنتز» ارایه دارند. مائو می‌آموزد: «رویزیونیسم یا اپورتونیسم راست روندی است بورژوازی که به مراتب خطرناک‌تر از دکماتیسم است. رویزیونیست‌ها، اپورتونیست‌های راست، در سخن دم از مارکسیسم می‌زنند و حتی به "دگماتیسم" نیز حمله‌ور می‌گردند، اما هدف واقعی حمله آنان جوهر و اساس مارکسیسم است. آنان با ماتریالیسم دیالکتیک مبارزه می‌کنند و یا آن را تحریف می‌نمایند.» به قول طردکنندگان «سنتز نوین» ادعاهای آواکیان رویزیونیسم نوین است زیر نام تکامل مارکسیسم و نشانند «کمونیسم نوین» به جای «کمونیسم سپری شده».

آواکیان بر مسایل متعدد حل شده در مارکسیسم انگشت می‌گذارد. مثلا مدعیست تعامل بین زیربنا و روبنا و گاه عمده شدن روبنا را لنین و مائو به درستی درک نکرده بودند و اوست که به آن دست یافته است. در حالی که غیر از مارکس و لنین^۲، مائوتسه‌دون در «در باره تضاد» به موضوع کاملا وضاحت بخشیده است. یا این که مدعیست کمونیسم اجتناب‌ناپذیر نیست، تاریخ ما خدا ساخته نیست که همه چیز را یک‌راست به سوی کمونیسم براند. کدام مارکسیست چنین برداشتی از تاریخ دارد؟ آیا مارکس تاریخ را خداگونه، یک خطی، اوتوپیا، فاتالیستی و عاری از هر نوع تضاد و مبارزه می‌دید؟ آیا مارکس جامعه کمونیستی را پایان نه بلکه آغاز تاریخ ندانسته و در «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» نگفت: «کمونیسم حالت نفی در نفی است و از این رو مرحله‌ای واقعی و ضروری برای مرحله بعدی تکامل تاریخی در راستای آزادی و توان‌بخشی انسان می‌باشد. کمونیسم شکل ضروری و اصل پویای آینده‌ای بلاواسطه است. اما کمونیسم به این معنا هدف تکامل انسان، شکل جامعه‌ی انسانی نیست»؟ و در همین

^۲ انگلس می‌نویسد: «بنابر نگرش مادی تاریخ، عنصر تعیین‌کننده در تاریخ سرانجام تولید و بازتولید زندگی واقعی است. بیش از این نه مارکس و نه من، هرگز ادعایی نکرده‌ایم. بنا بر این، اگر کسی این گفته را قلب کند و بگوید که عنصر اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده است، در واقع آن را به صورت عبارتی بی‌معنا، انتزاعی و مهمل درآورده است. وضعیت اقتصادی، زیرساخت است، ولی عناصر مختلف روساخت، مانند اشکال سیاسی مبارزه طبقاتی و پی‌آمدهای آن... نفوذ و تاثیر خود را روی جریان مبارزات تاریخی برجای می‌گذارد و در بسیاری از موارد تعیین‌کنندگی خود را نیز می‌نمایانند.» و لنین با دریافت جمله مارکس که وقتی ایده‌ای را توده‌ها فراگیرند به نیروی مادی بدل می‌شود، و با توجه به خیزش میلیون‌ها مردم ملهم از ایده‌ای صحیح بود که گفت آگاهی جهان را می‌آفریند و نیز «جبرگرایی نه تنها با قدرگرایی نمی‌خواند بلکه برعکس زمینه را برای فعالیت هوشمندانه فراهم می‌سازد.»

اثر، «کمونیسم مبتدل و تهی مغز»^۳ را به خاطر عقب‌گرا بودنش و نیز به خاطر «نه تنها انکار آزادی‌ها در زندگی اجتماعی و فردی بلکه کل دنیای فرهنگی و تمدن» رد نمی‌کند؟ لنین در «دولت و انقلاب» نگاشت: «مسئله رشد و تکامل آینده کمونیسم آینده را بر پایه‌ی چه معلوماتی می‌توان مطرح ساخت؟»

بر پایه‌ی این معلومات که کمونیسم از سرمایه‌داری منشا می‌گیرد و در پویه‌ی تاریخ از درون سرمایه‌داری می‌روید و ثمره‌ی عمل چنان نیروی اجتماعی است که زاینده‌ی سرمایه‌داری است. در گفتار مارکس اثری از پندارگرایی و حدسیات پوچ در باره آنچه که نمی‌توان دانست، وجود ندارد. طرح مسئله‌ی کمونیسم از جانب مارکس بگونه‌ای است که یک پژوهشگر علوم طبیعی مسئله تکامل فرضا یکی از انواع جدید بیولوژیک را که ما می‌دانیم چگونه پدید آمده است و در چه جهت معینی تغییر شکل می‌دهد، مطرح می‌سازد.»

در آثار مارکس و انگلس راجع به جامعه کمونیستی هر قدر ابهام وجود داشته باشد یک چیز روشن است که آنان با کشف قوانین حاکم بر تکامل جامعه سرمایه‌داری نظریه‌ی اجتناب‌ناپذیری انقلاب سوسیالیستی ناشی از حدت‌یابی تضادهای آشتی‌ناپذیر ذاتی سرمایه‌داری و این را که چشم‌انداز بعد از سوسیالیسم نمی‌تواند چیزی جز کمونیسم باشد، به دست دادند. مسئله مرکزی در دکتترین آنان عبارت است از طرح نقش تاریخی پرولتاریا به مثابه معمار جامعه سوسیالیستی. این نه محصول ذهن آن دو، نه تحقق یک ناکجاآباد بلکه نتیجه ضروری و عینی تغییر جامعه کهنه است. برابری و برادری خواست بشر ستمدیده از پیدایش تا حال بوده و حتی متون مذهبی و سرمایه‌داران هم برای فریب ستمدیدگان و جلوگیری از انقلاب ضدسرمایه‌داری، از جامعه بی‌طبقه، جامعه رفاه، عدالت و مساوات حرف می‌زنند. همه ستمکشان مخصوصا با توجه به جنایات جاری امپریالیست‌ها و دنبالچه‌های بنیادگرایی آنان آرمان دنیایی فارغ از جنگ و استثمار و ستم را در سر می‌پروراندند که اگر در تحلیل نهایی کمونیسم نیست پس چه می‌تواند باشد؟ لنین در «کاریکاتوری از مارکسیسم و اکونومیسم امپریالیستی» می‌نویسد: «تمام ملت‌ها به سوسیالیسم خواهند رسید - این اجتناب‌ناپذیر است...»^۴ می‌توان کمونیسم را که بشر از آن هنوز بس فاصله دارد،

^۳ - آیا مارکس کمونیسم بابوف و امثالش را در نظر داشت؟

^۴ - در کمونیسم گذار بشر از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی نه فقط پایان نمی‌گیرد که گسترده‌تر خواهد شد. ماؤتسه‌دون گفته است حتی در جامعه کمونیستی، مبارزه بین نو و کهنه، درست و نادرست، مثبت و منفی، پیشرفته

اجتناب‌ناپذیر ندانست. اما معلوم نیست «ستز نوین» و علمبردارانش جهان پس از محو سرمایه‌داری را غیر از کمونیزم چه می‌بینند، بربریت؟ و اعتقاد مارکسیست‌ها به این که کمونیزم یگانه‌جانشین سوسیالیزم خواهد بود، چرا باید مشکل آواکیان و پیروانش را بسازد؟

از ایرادهای بی‌پایه و با مایه‌ی رویزیونیستی به مارکس، لنین و مائو در «ستز نوین» فراوان است که پرداختن به همه آنها را ضروری نمی‌دانیم و فقط عنوان می‌نماییم: مارکس و انگلس، مارکسیزم را از تیوری‌های موجود تدوین کردند و نه از پراتیک مستقیم؛^۵ در سوسیالیزم دموکراسی چند حزبی و آزادی کامل رسانه‌ها و تبلیغات باید تضمین شود؛^۶ به قول حزب کمونیست پیرو، آواکیان این حکم مارکسیستی را که جامعه نظیر طبیعت طبق قوانینی حرکت دارد و بشر با درک آن در می‌یابد که پروسه معینی بطور اجتناب‌ناپذیر به مرحله‌ی معینی از تکاملش خواهد رسید، «غایت‌گرایانه» یعنی «در کار بودن اراده یا مقصودی در طبیعت یا تاریخ» خوانده و بدون استدلال در رد آن مانند ایدیولوگ‌های بورژوازی و دینی نتیجه دلخواهش را می‌گیرد که مارکسیزم دین است. این اتهام احمقانه به مارکس یادآور حمله‌های کائوتسکی مرتد به بلشویک‌هاست که آنان را خشک‌مغزان و متعصبان دینی نامیده و دوران آنان را به دوران انکزیسیون تشبیه می‌نمود.

باب‌آواکیان با رد نکات اساسی «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم» و «غرور ملی ولیکا روس‌ها»، به لنین برچسب طرفداری از تاکتیک‌های راست‌روانه و ناسیونالیزم روسی و به مائوتسه‌دون به علت دفاع از پیوند ناسیونالیزم با انترناسیونالیزم برچسب سوسیال شوونیست می‌زند و بالتبع مبارزات ضدامپریالیستی در کشورهای جهان سوم و دفاع از وطن سوسیالیستی را «گرایش‌های ناسیونالیستی» نام می‌نهد.

و عقب‌مانده، مترقی و ارتجاعی و تضادها بین مردم خوب و مردم بد، مردم با تفکر نسبتا درست و مردمی با تفکر نسبتا نادرست وجود خواهد داشت، اختراعات تکنیکی و آزمون‌های علمی و تلاش برای بهبود نظام اجتماعی ناگزیر صورت می‌گیرد در غیر آن جامعه از تکامل و پیشروی باز می‌ماند. («تضادها در سوسیالیزم» و «نقل قول‌هایی از آثار»).

^۵ آیا مارکس و انگلس مستقیماً در جنبش کارگری سروکار نداشتند و فیلسوفان پشت میز نشین بودند؟

^۶ می‌شود ثابت کرد که آزادی‌های مطلوب بورژوازی در دیکتاتوری پرولتاریا ساختمان سوسیالیزم را یاری می‌رسانند و نه این که مانع آن شوند؟

لنین در این اثر بزرگ به احزاب در اروپا می‌پردازد که بدون سنجش شرایط انقلابی و نیروی شان، شرکت در انتخابات را تحریم می‌کردند و هم به این که چگونه حزبی انقلابی به وجود آورد تا برای انقلاب تدارک ببیند و به هنگام اعتلای انقلابی دست به تحریم انتخابات بزند. حمله بر «چپ روی...» از آن جهت هم است که لنین شرکت کمونیست‌ها در پارلمان‌های بورژوایی را مجاز می‌داند که مائوتسه‌دون هم آن را تأیید کرده است.

بحث دیگر آواکیان طبقاتی نبودن حقیقت است. یعنی حقیقت از جانب هرکسی و هر منبعی بیان شود حقیقت است، بی‌ربط به خاستگاه و منافع طبقاتی افراد بوده و پرولتری و غیرپرولتری ندارد. اما بر اساس مارکسیزم در جامعه طبقاتی حقیقت بدون شک عینی است ولی طبقات مختلف معمولاً آن را بر مبنای منافع طبقاتی خود درک و توضیح می‌دهند. آیا بورژوازی استثمار و مبارزه طبقاتی را به مثابه حقیقتی عینی می‌پذیرد؟ مگر لنین از «حقیقت پرولتری» و مائوتسه‌دون از خصلت طبقاتی فلسفه مارکسیستی سخن نگفته‌اند؟

برخی از جمله حزب کمونیست پیرو «سنتر نوین» را سندی رویزیونیستی، خاینانه و در تخالف با مارکسیزم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون می‌خوانند. این حزب معتقد است که آواکیان و تمام رویزیونیست‌های جدید، بسان خرده‌بورژوازی از جنبش پرولتری می‌ترسند، در خدمت پیشبرد مقاصد «سیا» فعال بوده و چون امریکا هژمونی‌اش را متزلزل می‌بیند، حزب آواکیان و سایر احزاب رویزیونیست به دفاع از دموکراسی بورژوایی و «مارکسیزم»ی عاری از خصلت طبقاتی و مقبول روشنفکران «چپ» بورژوا موظف شده‌اند. امپریالیزم می‌داند که با یک چنان «مارکسیزم»ی نه ارتشی انقلابی سربلند خواهد کرد و نه توده‌ها برای انقلاب بسیج شده می‌توانند.

علم مارکسیزم مسلماً در حال تکامل است اما گزافه‌گویی‌های خنده‌آور «سنتر نوین نجات‌بخش بشریت»، «اگر خواهان تغییر جهان هستید... باب آواکیان نیاز تان است»، «آواکیان بهترین امید بشریت»، «آواکیان خطرناک‌ترین مرد امریکا»^۷ بیشتر به اعلانات سینمایی می‌مانند تا ادای سهم در تکامل علم و تبلیغات

^۷ - کسی در پاسخ به آن نوشته است: «آواکیان خطرناک‌ترین مرد امریکا؛ آری خطرناک‌ترین، اما نه برای سرمایه‌داری!»

یک حزب متعهد به کار انقلابی بین مردم؛^۸ این بلندپروازی‌های زشت و شخصیت‌پرستانه که به آن اشاره خواهیم نمود، مظهر وفاداری به و تکامل علم انقلاب نه بلکه تقلایی رقت‌انگیز برای برجسته ساختن آواکیان و افکارش به لحنی هر چه «چپ‌تر، پرهیاهوتر و خجولانه و به زبان بی‌زبانی نشاندن آواکیانیزم به جای مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون است. در این جا به یاد این حرف لنین که «نیروهای روشنفکری کارگران و دهقانان در مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و نوچه‌هایش و پادوهای روشنفکری سرمایه رشد کرده و قدرتمند می‌شوند، نوچه‌ها و پادوهایی که تصور می‌کنند تنها مغزهای ملت هستند اما فی‌الواقع مغزها نه بلکه نجاست‌اند.»^۹ و این سطر از شعر مائو می‌افتیم که: مگس‌ها سبکسرانه در تلاش اند درخت ستبر را براندازند.

حالا فرض کنیم همه حرف‌های سنتزی آواکیان درست. پرسش این است که «سنتز نوین» برای کدام حزب و جنبش انقلابی کلید حل مسایل به شمار می‌رود؟ کدام تشکل را سراغ می‌توان کرد که در مبارزه با ناکامی روبرو بود که «سنتز نوین» به سروقت‌اش رسید و آن را به راه پیروزی برگرداند؟

خیر. هیچ حزب کمونیست در نبرد در داخل کشور به بن‌بست نرسیده بود که «سنتز نوین» عصای موسی گونه به حرکت درآمده و راه برون‌رفت را بگشاید.

در این دنیای جهنمی‌شده توسط امپریالیست‌ها و بنیادگرایان که قبل از همه می‌خواهند خود را از خون کمونیست‌ها سیراب سازند، چرا برای آواکیان پرداختن به «نقایص» تیوری‌های مارکس تا مائو تقدم می‌یابد؟ کدام «نقصیه» بوده که مبارزان به علت عدم «گسست» از آن به ناکامی و مخصصه مواجه شده باشند؟ «سنتز نوین» برای حزب خود آواکیان چه درهای تازه‌ی موفقیت را گشوده؟ آیا آواکیان برای جلب صدها شخصیت علمی، هنری و اجتماعی غیرکمونیست امریکا که به پشتیبانی از او برخاستند، با

^۸ - حزب انقلابی امریکا برای درج اعلان مناظره آواکیان با یک کشیش در یک صفحه کامل «نیویارک تایمز» ۷۰ هزار دالر مصرف کرد. چه خوب می‌بود که ازین قبیل پول‌های گزاف به انقلابیون درگیر مبارزه مسلحانه در هند، فلپین، پیرو، کلمبیا یا کردستان فرستاده می‌شد یا خرج اکسیون‌هایی در دفاع از رزم انقلابیون تحت رژیم‌های جانی در ایران و ترکیه و... می‌شد که قدر و افتخار داشت.

^۹ - لنین، نامه به گوگرکی، ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹.

پردازش در حزب حمایت می‌کند.^{۱۰} این خودستایی کراهت انگیز کاملاً متضاد با جهان‌بینی مارکسیستی است که با وصف شناختن نقش فرد و قهرمان، توده‌ها را سازندگان واقعی تاریخ می‌داند و نه قهرمانان را. بگذریم از این که او قهرمان هم به حساب نمی‌آید. قرار معلوم کیش او در درون «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (RIM) نیز آشکار بود اما هیچ یک از اعضا لب به اعتراض باز نکرد و این، حزب مذکور را در اعمال سرکردگی بر «ریم» جری‌تر ساخت.

آواکیان با ترویج کیش‌اش توجه ندارد که با پایان عمرش از آن شعارهای شخصیت‌پرستانه‌اش چه می‌ماند؟ رهبران می‌میرند اما حزبی با تعهد بی‌تزلزل به مارکسیزم انقلابی و ریشه در میان مردم زنده خواهد ماند. برتولت برشت در «ستایش از کار حزب» سروده است:

«انسان فقط دو چشم دارد/ اما حزب هزاران چشم.../ انسان به تنهایی می‌تواند نابود شود/ اما حزب نمی‌تواند نابود گردد.»

اگر از یک فرد موجودی تراشیده شود خارق‌العاده، با مرگش آن صفات و فریادهای غیرمنطقی و مضحک برایش هم پایان می‌یابند و حزب و مردم را یأس فرا می‌گیرد چون «ناجی قدر قدرت» و «ابرمرد» خود را از دست داده‌اند. انقلابیون باید اعتماد و امید و محبت توده‌ها را نسبت به حزب جلب کنند تا نسبت به یک فرد، و دشمن باید از حزب بترسد و نه محض رهبر و رهبری‌اش. یک رهبر تا وقتی در قید حیات است در توفان مبارزه طبقاتی متغی نیست به انحراف، وادادگی و ارتداد بغلتد که آنگاه آیا حزب می‌تواند صرفاً با گفتن این که «اشتباه می‌کردیم» گریبان خود را از نوعی تقدیس او خلاص کند؟ تا حزبی در مبارزه واقعی با کار مداوم و پرمشقت بین توده‌ها احترام و محبوبیت کسب نکند، با ستایش غلوآمیز از رهبر و شعارهای تند و تیز متظاهران هرگز نمی‌تواند.

^{۱۰} - زمانی رادیوی یک کالج که پرسید آیا حزب در صدد ایجاد «کیش شخصیت» آواکیان است، آواکیان پاسخ داد: «واقعا امیدوارم چنین باشد. ما سخت کوشیده‌ایم که به این کیش تحقق بخشیم.» و نیز: «یکی از جنبه‌های مهم اشاعه جسورانه‌ی انقلاب و کمونیزم در هر کجایی عبارتست از فرهنگ تمجید، تبلیغ، ترویج و معرفی وسیع رهبری یعنی آثار، روش و برخورد باب‌آواکیان.» (سایت باب‌آواکیان)

«ریم» که خود به وفور کمبود داشت^{۱۱} قادر نبود بر هژمونی و «کیش شخصیت» آواکیان فایق آید. اگر در «ریم» به حزب آواکیان به مثابه «حزب پدر» نگریسته نمی‌شد، هنگامی که او صرفاً بر اساس خبر تلویزیونی پیرو و خلاف تصمیم جمعی «ریم» و از آن مهمتر خلاف تکذیب خبر از سوی حزب کمونیست پیرو اعلام داشت که گونزالو جنگ خلق را تقبیح کرده و خواستار موافقتنامه صلح شده، باید آواکیان و حزبی به انتقاد از خود وادار می‌شدند و در صورت امتناع، از «ریم» اخراج می‌گردیدند. در آن شرایط پیچیده بر هر حزب کمونیست بود که بر اطلاعات رسانه‌های دولتی درباره گونزالو و یارانش اعتماد نکرده و باید در کنار گونزالو و حزب پیرو می‌ایستاد، گیریم امکان تسلیم‌طلبی هم می‌رفت.

آیا آواکیان خوشحال بود که این «رقیب» اش هرچه زودتر با داغ تسلیم‌طلبی از سر راه برداشته شود؟ ظاهراً «رقیب» دیگر او پراچاندا بود که با انحلال ارتش انقلابی و کنار آمدن با احزاب ارتجاعی و رفرمیست، بر انقلاب نیپال در آستانه پیروزی کامل ضربه زد و اهمیت و منزلت‌اش در جنبش جهانی انقلابی پاشید. عده‌ای آواکیان را خطرناک‌تر از پراچاندا می‌دانند زیرا وی علناً از در سازش با ارتجاع درآمد ولی آواکیان با پلاکارت مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم در دست، آب به آسیاب امپریالیسم و ارتجاع می‌ریزد. مرکزی مثل «ریم» که نتوانست آن همه یکه‌تازی و بی‌باکی آواکیان و حزبی را مهار و به او تفهیم کند که نه خودش لنین یا استالین است و نه حزبی حزب بلشویک، معیار درستی را در پذیرش اعضا به کار بندد و احزاب از همکاری‌های دو جانبه و چندجانبه شروع تا به وحدت در سطح عالی‌تر و کلان‌تر برسند، فرجامی جز از انشقاق نمی‌توانست داشته باشد. شنیدیم که حزب کمونیست آلمان-مارکسیست-لنینیست

^{۱۱} - عدم تجانس اعضا یعنی افرادی در آن به نام «حزب» عضویت داشتند بیگانه و بریده از داخل کشور در کنار احزابی با سرزمین‌های آزادشده؛ بی‌توجهی در ارزیابی از کیفیت و کمیت اعضا و نگرفتن گزارش دقیق و صادقانه و نه ساختگی از آنها؛ عدم تمرکز به کمک به اعضا و تشکل‌های خارج از «ریم» که مواجه با دشواری‌های طاقت‌فرسا بودند؛ چسبیدن متعصبانه به «مائوئیسم» و ندیدن نیروهای مارکسیست در کشورهای دیگر؛ اعضا باید وظیفه می‌داشتند که برای آموختن دست اول از تجارب احزاب درگیر مبارزه مسلحانه به کشورهای معین بروند؛ عدم رسیدگی به وضع ایدئولوژیک و تشکیلاتی اعضا و انتقاد و تربیت آنها که می‌باید به سازماندهی در داخل کشور پرداخته، در خارج روزگزرانی نکنند و بدانند که «مائوئیست» بودن چپ و راست تکرار شعار «شورش برحق است» و «جنگ خلق» نه بلکه بیدار ساختن و سازماندهی توده‌ها است و تشکلی که در اجرای این وظیفه تعلل ورزد از «ریم» اخراج خواهد گردید زیرا کوتاه‌ترین و ارزنده‌ترین راه تقویت انترناسیونالیسم اصیل پرولتری در عمل عبارتست از سعی هر حزب در انقلاب کردن در کشور خودش.

(KPD-ML) پروژه جمعآوری اعانه برای ایجاد یک کلینک مجهز در کوبانی را روی دست گرفت که هم برای خلق قهرمان و در محاصره، به موقع و مفید بود و هم نمونه عالی‌ای از همبستگی انقلابی عملی به شمار می‌آید. آیا «ریم» به فکر این گونه پروژه‌ها بود و آنها را اجرا کرد؟ هر تلاش دیگری برای ایجاد یک مرکز انقلابی جهانی باید با درس‌گیری همه جانبه از تجارب منفی و مثبت «ریم» همراه باشد تا یک یا چند عضو با عدول از اساسنامه آن نتواند وحدتش را به هم زند.

اشاره به «سنتز نوین» به همین اجمال کفایت زیرا جای مهمی را در جنبش انقلابی مارکسیستی نداشته و نیز مارکسیست‌هایی آن را به خوبی و دقیق افشا نموده‌اند که در سایت‌های متعدد قابل دسترسی اند.